

فراهم شدن

مقدمات هجرت به مدینه

فصل بیست و هشتم — حجة الاسلام والمسلمین رسولی محلاتی

پیمان عقبه دوم

مصعب که در انجام مأموریت خود بخوبی موفق شده بود پس از چندی بمکه بازگشت و چون ایام حج فرا رسید گروهی از مسلمانان شهر مدینه نیز به همراه کاروانی که برای حج حرکت کرده بود بمکه آمدند تا ضمن انجام مناسک حج از نزدیک پیغمبر بزرگوار خود را نیز زیارت کنند.

اینان جمعی هفتاد و سه مرد و دوزن بودند که در میان کاروان مدینه مانند حاجیان دیگر به انجام مناسک مشغول و بسیاری از ایشان نیز در افشاء دین خود اشتغال میکردند. چند تن از مردان آنها پیش از روز غدیر و رفتن بعرفات و منی رسول خدا صلی الله علیه و آله را در مسجد الحرام دیدار کرده بودند و پیغمبر خدا با آنها قرار ملاقات و گفتگو را در شب دوم قشریق (شب دوازدهم) در منی گذارد، و برای آنکه این ملاقات در خفاء انجام شود و مشرکین مکه از ماجرا مطلع نشوند بآنها فرمود: آخرهای شب که شد یکی یکی به خانه عبدالمطلب که در عقبه منی است بیایید.

کعب بن مالک - یکی از راویان حدیث - میگوید: ما آنشب را تا ثلثی از شب در چادرهای خود بسر بردیم، و پس از آن در کمال خفا یکی یکی بطرف میعادگاه براه افتادیم و همانند راه رفتن مرغ «قطا» گامها را آهسته آهسته برداشته و بر زمین میگذاردیم و بدین ترتیب همه هفتاد و سه نفر آن دوزن

مسلمانی که همراه ما بود بمیعادگاه رفتیم. منظور از این دیدار چنانچه بعداً معلوم شد دعوت رسول خدا صلی الله علیه و آله - بمدینه و عقد پیمانی در این باره بود.

•••

و از آنجا که این پیمان از نظر تاریخی پیمانی سرنوشت ساز بوده و سر فصل حوادث بعدی گردیده و از هفتاد و پنج تن مرد و زنی که در آنشب در عقبه منی حضور یافته اند بعنوان تاریخ سازانی در آن مقطع تاریخ اسلام یاد شده، خوب است در آغاز تمام ایشانرا برای شما ذکر کرده سپس بدنبال ماجرا بیاگریم، بخصوص آنکه اکثر اینان در حوادث آینده اسلام و سیاستگذارها و جنگها و صلحها و مأموریتهای مهم نقش مهمی را بعهده داشتند، و بسیاری از آنها نیز در جریانات بعدی بشهادت رسیدند، که ما انشاء الله تعالی هر کدام را در جای خود ذکر خواهیم کرد و در اینجا نیز اشاره ای اجمالی خواهیم داشت.

- و بنا بر نقل ابن کثیر در کتاب سیره خود از تیره اوس یازده نفر در عقبه دوم شرکت داشتند که عبارت بودند از:
- ۱- أسید بن خضیر - که پس از شهادت سعد بن معاذ ریاست این تیره را نیز بعهده گرفت ...
 - ۲- ابوالهیشم بن تیهان - که از بدریون است.
 - ۳- سلمه بن سلامه بن وقش - که او نیز از بدریون است.

احد نیز شرکت داشت، و در همان جنگ احد پس از شهادت بسیاری شهادت رسید.^۲

۱۳- خارجه بن زید- که او نیز از بدریون است و در جنگ احد بشهادت رسید.

۱۴- عبدالله بن رواحه- که او نیز از بدریون بود و در جنگ احد و خندق نیز شرکت کرد، و در سال هشتم هجرت در جنگ موه بعنوان سومین فرمانده جنگ پس از فداکاریهای بسیار شهادت رسید.

۱۵ و ۱۶- بشیر بن سعد و عبدالله بن زید^۳ که این دو نیز از بدریون هستند.

۱۷- خلاد بن سوید- که او نیز در جنگ بدر واحد و خندق شرکت داشت و در جنگ بنی قریظه یهودیان سنگی بر سر او انداختند و او را بشهادت رساندند، و چنانچه گفته اند: رسول خدا(ص) فرمود: وی اجر دو شهید دارد.

۱۸- ثقیف بن عمرو- که بگفته ابن اسحاق جوانترین افرادی بود که در عقبه حضور داشت.

۱۹- زیاد بن لیب- که از بدریون بود.

۲۰- رافع بن مالک- که یکی از نقیبان بود.

۲۱- خالد بن قیس- که او نیز از بدریون بود.

۲۲- ذکوان بن عبدقیس- که داستانش را در مقاله قبلی و ایمان او را به رسول خدا(ص) خواندید و نقل شده که به او «مهاجری، انصاری» می گفتند چون وی پس از اینکه ایمان آورد در مکه و در محضر رسول خدا(ص) ماند تا وقتی که آنحضرت هجرت فرمود، و او نیز از بدریون است که در جنگ احد بشهادت رسید.

۲۳ و ۲۴- عیاد بن قیس بن عامر و برادرش حارث بن قیس که هر دو در جنگ بدر شرکت داشتند.

۲۵- براء بن معرور- که بعقیده برخی- نخستین کسی بود که در عقبه با رسول خدا(ص) بیعت کرد، ولی قبل از آنکه رسول خدا(ص) بمدینه بروند وی از دنیا رفت و در هنگام مرگ وصیت کرد ثلث مال او را به رسول خدا(ص) بدهند، و آنحضرت نیز آنرا به ورثه اش باز گرداند.

۲۶- فرزند او یعنی بشر بن براء بن معرور- که در جنگهای بدر واحد و خندق حضور داشت و در جنگ خیبر نیز به همراه

۴- ظهیر بن ابی رافع.

۵- ابوبرده بن تیار.

۶- نُهیر بن هیشم.

۷- سعد بن خبیثه که یکی از نقباء بود و در جنگ بدر نیز شرکت داشت و در همان جنگ بشهادت رسید.

۸- رفاعه بن عبدالمنذر- که او نیز از نقباء بود و از بدریون است.

۹- عبدالله بن جیسر بن نعمان- که از بدریون است، و در جنگ احد رسول خدا(ص) او را بر تیراندازان امیر ساخت، و بخاطر نافرمانی سربازان تحت فرماندهی او و خالی شدن سنگر، دشمن بر آنها حمله کرد و او و نه نفر دیگر را بشهادت رساند.

۱۰- معن بن عدی که در جنگ بدر و جنگهای بعدی نیز شرکت داشت، و در جنگ یمامه^۱ بشهادت رسید.

۱۱- عویم بن ساعده- که در جنگ بدر و جنگهای دیگر شرکت داشت

و از خزرجیان شصت و دو نفر بودند شرح زیر:

۱- خالد بن زید- که در جنگ بدر و جنگهای دیگر نیز شرکت داشت. و در زمان معاویه در یکی از جنگها در سرزمین روم بشهادت رسید.

۲- معاذ بن حارث و دو برادرش عوف و معوذ- که در جنگ بدر شرکت داشتند، و معوذ همان کسی است که ضربه ای کاری در همان جنگ به ابوجهل زد و در هلاکت او بسیار مؤثر بود.

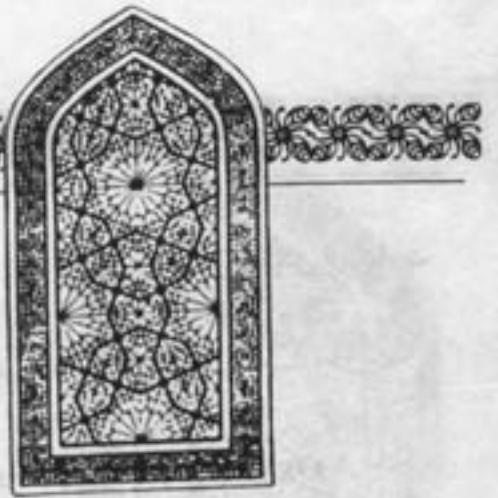
۵- عمارة بن حزم- که از بدریون است و در جنگهای دیگر نیز شرکت داشته و سرانجام در جنگ یمامه بشهادت رسید.

۶- اسعد بن زرارة- که اجمالی از شرح حال او را در مقالات گذشته قبل خواندید، و او چندی پس از ورود رسول خدا(ص) بمدینه در اثر بیماری از دنیا رفت و توفیق شرکت در جنگهای بدر و دیگر جنگها را پیدا نکرد.

۷- ۱۰- سهل بن عثیک، اوس بن ثابت، زید بن سهل، قیس بن ابی صعصعه- که همگی از بدریون هستند.

۱۱- عمرو بن غزیه.

۱۲- سعد بن ربیع که یکی از نقیبان بود، و در جنگ بدر و



شد... دنباله ماجرا را معاذ اینگونه نقل می کند، که من با همان دست به پوست آویزان شده تا پایان روز میجنگیدم، و چون مشاهده کردم که آن دست آویزان شده جز مزاحمت فایده دیگری برای من ندارد بکنار میدان آمدم و انگشتان دست را زیر پای خود گذارده و بدنم را با فشار به عقب کشیده و بدین ترتیب آنرا جدا کرده و خود را آسوده ساختم.

۴۹- ثابت بن جذع- که او نیز بدری است و در جنگ طائف بشهادت رسید.

۵۰- عمیر بن حارث- بدری است.

۵۱- خدیج بن سلامه- از هم پیمانان قبیله عمر بن حارث.

۵۲- معاذ بن جبل- که در جنگ بدر و جنگهای دیگر شرکت داشت و در زمان خلافت عمر بن خطاب در اثر بیماری طاعون وفات یافت.

۵۳- عباد بن صامت- او یکی از نقیبان بود که جنگ بدر و جنگهای دیگر پس از آنرا درک نمود.

۵۴- عباس بن عباد بن نضله که پس از بیعت با رسول خدا(ص) در عقبه یمدینه نرفت و در همان شهر بماند تا وقتی که رسول خدا(ص) هجرت کرد، و از اینرو به او «مهاجری، انصاری» گویند، وی در جنگ احد بشهادت رسید.

۵۵- عقبه بن وهب- که او نیز همانند عباس بن عباد بود و از اینرو به او نیز مهاجری انصاری گفته شده.

۵۶ و ۵۷- یزید بن ثعلبه و عمرو بن حارث بن لیده.

۵۸- رفاعه بن عمرو بن زید- بدری است.

۵۹- سعد بن عباد- از نقیبان بود، و بعدها مقام ریاست نخرج را نیز عهده دار شد، و همان کسی است که سقیفه را براه انداخت، بشرحی که در جای خود ذکر خواهد شد. انشاء الله تعالی.

۶۰- منذر بن عمرو- از نقیبان بود، و در بدر و احد نیز حضور داشت، و در جنگ بدر معونه بشهادت رسید.

۶۱- فروة بن عمرو بن وذه.

۶۲- عمرو بن زید بن عوف- که در جنگ بدر فرماندهی افراد دنباله لشکر را بعهدہ داشت.

و اما آن دو زن- یکی «نسیبه» بود که کنیه اش «ام عماره» است و دختر کعب بن عمرو بن عوف است، و از زنان فداکار و

رسول خدا(ص) بود، و در اثر خوردن از همان گوسفند بریان کرده مسمومی که بوسیله زن یهودیه مسموم شده بود و برای رسول خدا(ص) آورد بشهادت رسید.

۲۷- سنان بن صیفی- از بدریون است.

۲۸- طفیل بن نعمان که او نیز از بدریون بود و در جنگ خندق بشهادت رسید.

۲۹-۳۷- معقل بن منذر، و برادرش یزید بن منذر، ضحاک بن حارثه، جبار بن صخر بن امیه، طفیل بن مالک بن خنساء، سلیم بن عامر و برادرش قطیبه بن عامر، و برادر دیگرش ابوالمنذر یزید بن عامر و کعب بن عمرو- که همگی از بدریون هستند.

۳۸-۴۴- مسعود بن زید، یزید بن حرام (یا خدام) کعب بن مالک، صیفی بن سواد، عمرو بن غنمه، خالد بن عمرو بن عدی عبدالله بن انیس.

۴۵- ثعلبه بن غنمه، عبس بن عامر، که این هر دو نیز از بدریون هستند.

۴۶ و ۴۷- عبدالله بن عمرو بن حرام که یکی از نقیبان بود و در جنگ بدر نیز حضور داشت و در جنگ احد بشهادت رسید، و پسرش جابر بن عبدالله.

۴۸- معاذ بن عمرو بن جموح- که در جنگ بدر شرکت داشت، و همان کسی است که از آغاز جنگ در پی فرصتی بود تا ابوجهل را از پای درآورد، و همچنان سایه وار او را تعقیب میکرد تا چنین فرصتی بدست آورد شمشیر خود را چنان بر ساق پای ابوجهل- که سوار بود و معاذ پیاده- بزد که قسمت جدا شده پای او (بگفته خود معاذ) همچون هسته خرمانی که از مغز خرما جدا شود بهوا پرتاب شد، و بدنبال این ماجرا بود که عکرمه فرزند ابوجهل که این ماجرا را مشاهده نمود به معاذ حمله کرد و با شمشیر دست او را جدا کرد بطوری که به پوست آویزان

با شهامت است که در جنگها بهمراه لشکر اسلام میرفت، و گاه همانند مردان میجنگید، و خواهرش نیز با او بود، و شوهرش زید بن عاصم و دو فرزندش حبیب و عبدالله را نیز بجنگ با دشمنان اسلام می برد، و پسرش حبیب رامیلمه کذاب به جرم دفاع از رسول خدا (ص) بطرز فجیعی پس از قطع دستها و پاهایش شهادت رساند.

اهل تاریخ نوشته اند: نسیبه در جنگ احد با پسران و شوهرش بمیدان رفته بود و مشگ آبی با خود برداشت و به أخذ آمد تا زخمیان را مداوا کند و اگر آب خواستند به آنها آب بدهد.

در گیرودار جنگ که مسلمانان رو به هزیمت نهادند ناگاه نسیبه یکی از دو پسر خود را دید که فرار می کند سر راه او را گرفت و بدو گفت: پسرم بکجا فرار می کنی آیا از خدا و رسول اومی گریزی؟ پسر که این حرف را از مادر شنید بازگشت ولی بدست یکی از مشرکین کشته شد، نسیبه که چنان دید پیش رفته شمشیر فرزند خود را بدست گرفت و به قاتل او حمله کرد و شمشیر را بر ران او زده و او را کشت چنانچه رسول خدا صلی الله علیه و آله در حق او دعا کرد.

آنگاه شروع به دفاع از رسول خدا صلی الله علیه و آله کرد و ضرباتی را که حواله آن حضرت می کردند با سر و سینه دفع می کرد تا آنجا که به گفته واقدی دوازده زخم کاری از نیزه و شمشیر برداشت و در همانجا رسول خدا صلی الله علیه و آله فردی از مهاجرین را مشاهده کرد که سپر خود را به پشت سر آویزان کرده و می گریزد، حضرت او را صدا زده فرمود:

سپر خود را بینداز و به سوی دوزخ برو!

آن مرد سپر را انداخته و گریخت، رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: ای نسیبه این سپر را بردار، نسیبه نیز سپر را برداشت و شروع به جنگ کرد.

و هنگامی که «إِنَّ قَمَةَ» یکی از مشرکان و دشمنان سرسخت پیغمبر به رسول خدا صلی الله علیه و آله حمله کرد و ضربتی به شانه آن حضرت زد و به دنبال آن فریاد زد: به لات و عزری سوگند محمد را کشتم! همین نسیبه بر او حمله کرد و ضرباتی بر او زد اما چون دوزره بر تن داشت کارگر نشد و او ضربتی بر شانه نسیبه زد که تا زنده بود جای آن بصورت

وحشتناکی باقی ماند، و رسول خدا صلی الله علیه و آله درباره او فرمود:

«لَقَامٌ نَسِيبَةَ الْيَوْمِ أَفْضَلُ مِنْ قَامِ فُلَانٍ وَفُلَانٍ».

سهم نسیبه در آن روز و فداکاریهایش از فلان و فلان برتر و بهتر بود.

ابن ابی الحدید معتزلی - پس از نقل این داستان - گوید: ای کاش راوی حدیث نام آن دو نفر را به صراحت می گفت و بطور کتابه بلفظ «فلان و فلان» نمی گفت تا همگان آن دو نفر را می شناختند و نسبت به دیگران گمانها نمی بردند، و از این باب تأسف می خورد که چرا راوی مراعات امانت حدیث را نکرده و نام آن دو نفر را به صراحت ذکر نکرده!

و دنباله داستان را ابن ابی الحدید از واقعی نقل می کند که عبدالله بن زید پسر نسیبه گوید: من در آن حال پیش رفتم و دیدم مادرم مشغول دفاع از رسول خدا صلی الله علیه و آله است و روی شانه اش زخم گرانی برداشته، پیغمبر به من فرمود: پسر «آم عماره» هستی؟ عرض کردم: آری، فرمود: مادرت! مادرت را در یاب و زخمش را ببند، خدا به شما خانواده برکت (و) پاداش خیل دهد.

مادرم رو به آن حضرت کرده گفت: ای رسول خدا از خدا بخواه که منزل ما با تو در بهشت یک جا باشد و ما را در آنجا رفیق و همراه توقرار دهد و حضرت در آن حال دعا کرده

«اللَّهُمَّ اجْعَلْهُمْ رُفَقَائِي فِي الْجَنَّةِ».

مادرم که این دعا را شنید گفت: اکنون باکی ندارم از هر مصیبتی که در دنیا به من برسد.

و اما آن زن دیگر نامش «اسما» دختر عمرو بن عدی است.

ادامه دارد

۱- جنگ یمامه در سال یازدهم هجرت، پس از رحلت رسول خدا (ص) اتفاق افتاد که مسلمانان برای سرکوبی میلمه کذاب بدانجا رفتند، و پس از درگیری سختی که با او و طرفدارانش پیدا کرده و جمع زیادی از مسلمانان به شهادت رسیدند و بالاخره با پایداری و مقاومت کم نظیری که از خود نشان دادند به پیروزی رسیده و دشمن را از پای درآوردند.

۲- ابن هشام و دیگران نقل کرده اند که چون سروصدای جنگ اُحد خوابید

بجه در صفحه ۴۳

هریک از اسماء بوسیله همین اسم اعظم بقیض اقدس و خلیفه کبری مرتبط می گردند که همین است مدلول قوله علیه السلام: «فالقاهر هو الله».

وارث علوم الصادقین علیهم وعلیه السلام گویی که از این حدیث شریف مخصوصاً الهام گرفته است که در مصباح می فرماید:

«انّ الاسماء والصفات الالهية ابداً غير مرتبطة بهذا المقام العيسی غیر فاقدة علی اخذ البقیض من حضرته بلا توسط شيء حتی اسم الله الاعظم فلا یبذل لظهور الاسماء من خلقه الهیة غیبة قصدر الامر باللسان العیسى علی الحجاب الاکبر والقیض الاقدس بالظهور فی ملابس الاسماء اول ما یستغیض فی حضرة القیض حضرة الاسم الاعظم ای الاسم الله».

«وهناك جت فلسی، ولعل الله یحدث بعد ذلك امرأ والله الحمد اولاً و آخراً».

حاصل آنکه حقیقت صرفه، غیب محض است، که از آن در لسان اهل معرفت به «هویة مطلقه» تعبیر می شود و هیچ اسمی از اسماء بدون واسطه توان استفاضه از آن را ندارند حتی اسم الله الاعظم، پس در ظهور اسماء ناگزیر از واسطه است که آن حجاب اکبر و قیض اقدس است. و همان روح خلافت محمدیه است.

و اول اسمی که از حضرت فیض اقدس، مستفیض می شود، اسم اعظم است یعنی اسمی که «الله» است که مستجمع همه اسماء و صفات است زیرا تعین اول برای حقیقت لامتعینه، همه تعینات و ظهورات است، و

غیبه از فراهم شدن مقدمات هجرت به مدینه

شعب می آید گویا جریان تازه ای گرفت دهان باز کرده گفت: مگر رسول خدا صلی الله علیه وآله زنده است؟

گفتم: آری، ما خوشحالی گفت: «الْحَمْدُ لِلَّهِ...» آنگاه پیغام سلام او را - چنانچه در بالا ذکر شد نقل کرده- و در پایان گوید: در این وقت نفس عبیدی کشید که فریدم خون زیادی- مانند خوبی که از گدوی شتر در وقت نحر بیرون می آید از پشتش خارج شد و از دنیا رفت.

و چون جریان را به رسول خدا صلی الله علیه وآله گفتم فرمود:

«رَحِمَهُ اللهُ سَعْدًا نَصْرًا حَيًّا وَأَوْصِي بِأَمِيَّتِي».

- خدا رحمت کند سعد را که تا زنده بود ما را یاری کرد و در مرگ نیز سفارش ما را نمود.

رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمود: کیست که از حال سعد بن زبیر من را باخبر کند؟ مردی از انصار برخاست و گفت: من به دنبال این کار می روم، و سپس میان کشتگان آمد و او را در حالی که رمقی در تن داشت و دقایق آخر عمر را می گذراند مشاهده کرده بدو گفت: رسول خدا صلی الله علیه وآله مرا فرستاد تا تو را پیدا کنم و وضع حال تو را بدو اطلاع دهم!

سعد گفت: من چاره کشتگانم، سلام مرا به رسول خدا صلی الله علیه وآله برسان و بگو از خدا می خواهم تا بهترین پاداشی را که خداوند از سوی آنتی به پیغمبرشان می دهد آن را به تو عنایت کند، و به مردم نیز سلام مرا برسان و بگو: سعد بن زبیر چشم برهم زده ای از حمایت رسول خدا صلی الله علیه وآله دست برندارید و از دفاع او غافل نشوید که اگر رسول خدا صلی الله علیه وآله کشته شود و یکی از شما زنده بماند هیچگونه عذری در پیشگاه خداوند ندارد! این را گفت و از دنیا رفت.

و چون این سخن را به آن حضرت گفتند فرمود:

«رَحِمَهُ اللهُ نَصْحًا لَكَ وَرَسُولِهِ حَيًّا وَقِيَّتًا».

- خدا سعد را رحمت کند که در حیات و مرگ از غیرخواهی و حمایت خدا و رسول او دست برنداشت.

۳- عبدالله بن زبیر همان کسی است که اهل سنت عقیده دارند اذان نماز در ماهین خواب و بیداری به او تلقین شد، و او بنزد رسول خدا (ص) آمد و جریان را به عرض آن حضرت رسانید، و آن حضرت به بلال دستور داد بر طبق گفته او اذان بگوید، که ما انشاء الله تعالی در جای خود روی آن بحث خواهیم کرد، و بطلان این عقیده را از روی روایات و شواهد دیگر به اثبات خواهیم رساند.

۴- نگارنده گویم: شاید آن دو نفر از کسانی بودند که بعدها دارای منصبهای مهمی شدند و راوی بخاطر مقامی که پیدا کردند نتوانسته نام آن دو را به صراحت بگوید و از روی تقیه به کتابه گفته است، چنانچه مجلسی (ره) و دیگران گفته اند که کتابه از خلیفه اول و دوم است، اگر چه پیروان ایشان حاضر نیستند چنین چیزی را درباره آن دو بشنوند و آن را بپذیرند، و به همین جهت در گوشه و کنار تاریخ دیده می شود که گاهی نام آن دو در ذممه افرادی که در آن روز با پیغمبر (ص) پایداری کرده و ماندند ذکر کرده اند، اما تعجب اینجا است که معلوم نیست اگر آن دو نفر در کنار پیغمبر ماندند چگونه شد که کوچکترین زخمی بدانها نرسید و هیچ تیر و نیزه ای بکار نبردند، و هیچ کس را به قتل نرساندند، و چگونه می شود چند زخم و ضربه به صورت و شانه و بدن پیغمبر برسد، و یک زن مانند نسبه که معمولاً مورد ترسم جنگجویان قرار می گیرد دوازده زخم کاری بر بدنش برسد، و یا علی بن ابیطالب (ع) نود زخم برمی دارد و یا ابودجانه و دیگران آن همه زخم بردارند، اما آن دو نفر خراشی هم برندارند ولی نام هر دوی آنها یا یکی از آنها جزء ثابت قدمان با رسول خدا در آن روز ثبت شده باشد!

واقعی از مالک بن دحیم نقل کرده که گفت: من بر سعد بن زبیر گذارم افتاد و دیدم دوازده زخم کاری برداشته که هر کدام برای مرگ او کافی بود بدو گفتم: می دانی که محمد کشته شد؟

سعد گفت: گواهی میدهم که محمد رسالت پروردگارش را بخوبی انجام داد، تو برو و از دین خود دفاع کن که خدای بزرگ زنده است و هرگز نخواهد مرد.

و در نقل علی بن ابراهیم است که آن مردی که سراغ وی آمده بود گوید: رسول خدا صلی الله علیه وآله جانی را نشان داد و گفت: آن جا برو و او را پیدا کن زیرا من او را در آن جا دیدم که دوازده نیزه بالای سرش بلند شده بود، گوید: من همانجا آمدم و او را میان کشتگان دیدم دو بار او را صدا زدم پاسخی نداد بار سوم گفتم: رسول خدا صلی الله علیه وآله مرا برای شخص حال تو فرستاده، چون نام رسول خدا صلی الله علیه وآله را شنید سربلند کرد و مانند چوچه ای که با شنیدن صدای مادریه